

فصلنامه ادبیات و زبان‌های محلی ایران زمین

(نشریه علمی)

دوره جدید- سال پنجم- شماره چهارم- زمستان ۱۳۹۸- شماره پيوسته ۲۶

توده‌شناسی بازی‌های آذربایجانی در شعر شهریار

(ص ۴۵ - ۶۴)

آیت شوکتی^۱

نوع مقاله: پژوهشی

تاریخ دریافت: ۹۷/۱۰/۵

تاریخ پذیرش: ۹۸/۲/۲۰

چکیده

ادبیات غنی ایران زمین و به تبع آن، سرزمین آذربایجان با تاریخ و فرهنگ گره خورده است و بازی‌های بومی و محلی نیز به عنوان بخشی از فرهنگ جامعه، جزئی از همین ادبیات گرانسنگی شده است که به قلم ادبایی که دغدغه فرهنگی سرزمین‌شان آن‌ها را میراث‌دار این گنجینه گرانبها کرده، ضبط گردیده است.

از طرف دیگر، فرهنگ عامه می‌تواند خاستگاه آثار فاخر هنری و ادبی باشد، همان‌طور که آبشخور بزرگ‌ترین و ماندگارترین اثر هنری محمد حسین شهریار شد. شهریار به دلیل گذراندن دوران کودکی خود در طبیعت بکر روستای خشکتاب، بازی‌های محلی آذربایجان را که در دوران کودکی با آن‌ها مأنوس بود، در دل اشعار ترکی خود جای داده است. مقاله حاضر با روش توصیفی-تحلیلی و مبتنی بر مطالعات کتابخانه‌ای و پژوهش‌های شفاهی در بین مردم، تعداد ۹ بازی از انواع بازی‌های آذربایجان را با استناد به اشعار این شاعر، تحلیل و بررسی می‌نماید.

دقت در این بازی‌های مهیج که به اقتضای زندگی در طبیعت و فرهنگ عشیره‌ای ایجاد شده‌اند نشان می‌دهد که همه این بازی‌ها، متناسب با فرهنگ ساده روستایی، گروهی و ساده بوده‌اند و به تبعیت از زندگی ساده مردم و متأثر شدن از طبیعت، اغلب به ابزار خاصی نیاز نداشته‌اند و یا ابزار استفاده شده برای آن‌ها، جزئی از طبیعت بوده است.

کلمات کلیدی: شهریار، فولکلور، توده‌شناسی، بازی‌های محلی، آذربایجان

^۱ - استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد خوی، دانشگاه آزاد اسلامی، خوی، ایران.

۱. مقدمه

کلمه «بازی» در اصل زبان پهلوی کلمه «واژیک» است که در متون پهلوی در کنار سایر تفریح‌های عمومی و مجاز استعمال می‌شده است (ر.ک: بهار، ۱۳۱۳: ۶۴۱-۶۴۰).

از نظر لغوی، بازی یعنی «هر کار که مایه سرگرمی باشد، رفتار کودکانه و غیرجدی برای سرگرمی، کار تفریحی، لعب» (دهخدا، ذیل «بازی») اما زیست‌شناسان بازی را برگرفته از کنجکاوای برای کشف محیط دانسته و روان‌شناسان نیاز انسان به بازی را نتیجه وجود انرژی مازاد می‌دانند، جامعه‌شناسان نیز بازی را وسیله‌ای برای تمرین زندگی اجتماعی قلمداد می‌کنند (ر.ک: متینی، ۱۳۵۶: ۱۳). بازی، درس درست‌زیستن، ادب و احترام به هم‌نوعان و شناخت محیط است که در کنار تجربه‌اندوزی و کسب مهارت، به کارگیری هوش و عاطفه را نیز می‌آموزد (ر.ک: اشرفی، ۱۳۸۶: ۱۴۳).

در گذشته، زندگی مردم ساده و بی‌تکلف بود، به همین دلیل، اوقات فراغت بیشتری داشتند که برای پرکردن آن به ورزش، بازی و تفریح روی می‌آوردند و به این وسیله برای خود سرگرمی‌های متنوعی ایجاد می‌کردند (ر.ک: مهیار، ۱۳۵۸: ۶۶). اطلاعات ما از گذشته نشان‌دهنده توجه مردم و جامعه به ورزش است، به طوری که عامل عمده‌ای که موجب تنوع در زندگی و شادابی روحیه مردم می‌شود، بازی‌ها و ورزش‌های فردی و جمعی است که از گذشته‌های دور در میان جوامع رواج داشته است (ر.ک: سواری، ۱۳۹۰: ۴۴).

در ایران عصر ساسانی، هر تفریح و شادمانی را که شایان توجه بود، عنوان بازی به آن می‌دادند. در کارنامه اردشیر بابکان، چنین نقل شده: «روزی که اردشیر به ستورگاه نشسته بود، تنبور زده و سرود و بازی و خر می‌کرد» (فره‌وشی، ۱۳۵۴: ۳۳). چنان که ملاحظه می‌شود، سرودخواندن و سازنواختن را نیز جزء بازی ذکر کرده‌اند.

«یکی از عناصر ماندگار و کهن هر ملتی که ارتباط ناگسستنی با ذائقه فرهنگی دارد، بازی‌ها و سرگرمی‌های بومی و ملی است که در بطن تاریخ هر ملتی، مجال بروز و ظهور می‌یابد» (شامی، ۱۳۹۶). بازی‌های سنتی و محلی هر منطقه، از فرهنگ و نگرش جامعه‌شناسی و مردم‌شناسی مردمان آن منطقه نشئت گرفته است. بنابراین بازی‌های محلی «شامل ورزش‌ها و بازی‌های بومی و محلی است که در یک کشور با مناطق مختلف رایج و یا محبوبیت یافته و به صورت رسم محلی درآمده است» (خدادادی، عسگریان، ۱۳۸۹: ۲۶). بازی‌هایی که در یادگیری اصول زندگی و برخی از عادات و صفات نیک اخلاقی مؤثر بودند در حالی که امروزه با پیشرفت صنعت و تکنولوژی، همین بازی‌های پرتحرک نیز رنگ باخته و تکنولوژی جدید با خلق بازی‌های هوشمند که منجر به کم‌تحرکی کودکان شده، پرنرنگ‌تر جلوه‌گری می‌کند. قطعاً این گره کور تنها به دست تکنولوژی ایجاد نشده بلکه طرز زندگی مردم، شرایط محیطی و آداب و تمایلات روحی جدید، تحولات اجتماعی، قوانین تبدیل جامعه، مهندسی

شهرها، کوچک شدن فضاهای شهری و دگرگونی اصول عمرانی و فضاسازی نیز به آن دامن زده و باعث تغییر بافت فرهنگی و اجتماعی جامعه شده است. لذا از این نقطه نظرها نیز باید مسئله را مورد توجه قرار داد. چون هنر و طرز تفکر با هم پیوستگی دارند.

بازی‌های محلی که رویکردی گروهی و جمعی داشتند و به کمک آن‌ها تماشای حس خوب کودکان در جسم کودکان و نوجوانان ممکن بود و به تبع آن تعالی و پرورش روح و ذهن آن‌ها نیز دست می‌داد، اکنون با شرایط حاضر و با ابزار جدید، فعالیت گروهی از جامعه رخت بر بسته و باعث شده که کودک نسبت به برخی از نقش‌های اجتماعی که در سایه بازی‌های سنتی آن را تجربه می‌کرد، بیگانه شده و نتواند نسبت به برخی از مشکلات فائق آید.

پالم (۲۰۰۵) رئیس فدراسیون بین‌المللی ورزش‌های همگانی، در مقاله‌ای با عنوان «احیای بازی‌های سنتی، فرصتی جهت تجربه تنوع در جهان یکسان»، اهمیت فرهنگ، کیفیت ارتقای هویت و ارزش‌های فعالیت جسمانی بازی‌های سنتی، تنوع متعدد آن‌ها در جهت مقابله با یکسان‌شدن جهان و یکنواختی ورزش مدرن را مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌دهد.

پورکیانی (۱۳۸۴) در مقاله‌ای با عنوان «جایگاه انسان و طبیعت در ورزش‌های بومی محلی ایران» می‌نویسد: «در این مقطع تاریخی مهم از حیات اجتماعی و فرهنگی مردم ایران که فرهنگ‌های قومی و سنتی در معرض هجوم فرهنگ‌های زاده پیشرفت صنعت و تولید صنایع ماشینی است، پرداختن به پژوهش درباره شناخت ارزش‌های فرهنگی انسان‌ساز، اهمیت فراوان دارد، لذا با مطالعه فلسفه پیدایش بسیاری از ورزش‌ها و بازی‌های سنتی، در می‌یابیم که انسان با طبیعت و استفاده از ابزار و وسایل طبیعی و پایبندی به ارزش‌های اخلاقی و شرافت انسانی در هنگام رقابت‌های ورزشی جزو جدایی‌ناپذیر مقررات حاکم بر بازی‌ها بوده است» (خدادادی، عسگریان، ۱۳۸۹: ۲۶).

بنابراین از ویژگی‌های بارز بازی‌های محلی، می‌توان ساده و در دسترس بودن، وابسته نبودن به ابزار خاص، تقویت توانایی استعداد جسمانی و فکری، قابل اجرا بودن در هر فصل، هر جا و مکان و تحت پوشش قرار دادن گروه‌های مختلف سنی از کودکان تا کهن‌سالان را نام برد (ر.ک: ارشاد و دیگران، ۱۳۹۱: ۱۵-۱۶). بازی‌های بومی و محلی به فرهنگ و سنت خاص ایرانی گره خورده‌اند (ر.ک: فراهانی و شهرکی، ۱۳۸۵، ۱۳۶) به طور کلی، بالغ بر ۱۵۰ نوع بازی سنتی در ایران وجود دارد که به مرور زمان و تغییر شیوه‌های زندگی، نسل امروز با بسیاری از آن‌ها بیگانه شده است (ر.ک: سواری، ۱۳۹۰: ۴۵).

در مورد بازی‌های محلی آذربایجان، پژوهش‌های ارزنده‌ای صورت گرفته از جمله:

- اشرفی، لیل (۱۳۸۶) «بازی‌های سنتی آذربایجان (شهرستان تکاب و اطراف آن)»، مجله

- رسمی، عاتکه و رسمی، سکینه (۱۳۹۴): «بازی‌های محلی در اشعار ترکی شهریار»،
<https://azarsh.farhang.gov.ir>
- شوکتی، آیت (۱۳۹۵): «بازی‌های محلی در شعر شهریار»، هفتمین همایش پژوهش‌های
نویسن در علوم و فن آوری
- موسوی، اعظم و دیگران (۱۳۹۷) «بازی‌های محلی آذری»، www.rasekhoon.net

شهریار از جمله شاعرانی است که دیوان اشعار فارسی و ترکی وی، قاموس فولکلور و آداب و سنن مردمی است. بازی‌های محلی، بخشی از فولکلور آذربایجان را شامل می‌شود و نیاز جامعه امروز جهت ایجاد نشاط در بین دانش‌آموزان، به زنده کردن بازی‌ها و سرگرمی‌های قدیمی وابسته است. عناصر فولکلور فرهنگ ایران و مخصوصاً آذربایجان و اشعار محکم و مستند در حوزه آداب و سنت‌ها، در اشعار وی از بسامد بالایی برخوردار است. در اشعار شهریار، بازتاب فرهنگ مردمی به خوبی نمایان است. لذا در این پژوهش به روش توصیفی-تحلیلی و مبتنی بر مطالعات کتابخانه‌ای و پژوهش‌های شفاهی، اشعار ترکی شهریار از حیث توده‌شناسی بازی‌های آذربایجان مورد بررسی و تحلیل قرار گرفته است تا مجموعه هنرهای ساده، ابتدایی و ارزنده این ملت برجسته شود. کلمه توده‌شناسی در فرهنگستان ایران به جای فولکلور پذیرفته شده است. فولکلور «از دو کلمه انگلیسی فولک به معنی توده و لور به معنی دانش به معنی علم به آداب و رسوم توده مردم و افسانه‌ها و تصنیف‌های عامیانه، فرهنگ عامه، مجموعه عقاید، اندیشه‌ها، قصه‌ها، آداب، رسوم، ترانه‌ها و هنرهای ساده و ابتدایی یک ملت را فولکلور گویند» (دهخدا، ذیل «فولکلور»)

۲. بحث و بررسی

«شهریار که دوران کودکی خود را در میان روستائیان صمیمی و خونگرم خشکتاب در کنار کوه افسونگر «حیدرآبا» گذرانده بود، همچون تصویربرداری توانا، خاطرات زندگانی لطیف خود را در میان مردم مهربان و پاک‌طینت روستا و در حریم آن کوه سحرانگیز به ذهن سپرد. وی شرح حال دوران کودکی خود را در اشعار آذربایجانی‌اش بسیار زیبا، تأثیرگذار و روان به تصویر کشیده است. ایام کودکی به زعم شاعر، ایامی است سرشار از شادمانی و سبکبالی، ایامی پر از شیطنتها و شلوغی‌ها و جست و خیزهای کودکانه و سرانجام بی‌غم‌ترین روزگار که بر چشمان پر اشک دوران پیری لبخند می‌زند. طبع توانای شهریار توانست در ابتدای دهه سی و در دوران میانسالی، اثر بدیع و عظیم «حیدر آبا» را به زبان ترکی بیافریند. او در این منظومه بی‌همتا، در خصوص دوران شیرین کودکی و بازیگوشی خود در روستای خشکتاب سروده است:

«قاری ننه گنجه ناغیل دییه نده کولک قالخیب قاپ باجانی دویه نده
قورد کنچی نین شنگولوسین ییه نده من قایدیب بیرده اوشاق اولایدیم!
بیر گول آجیب آندان سورا سولایدیم»

(شهریار، ۱۳۸۲: ۳۵)

qâri nana geja nâğil diyanda külak qâlxb qâb bâjâni döyanda
qurd geçinin şangülusun yiyanda man qâyidib birda uşaq olâydım
bir gül âçib ondân sorâ solâydım

شهریار از مادر بزرگ یا زن پیر با عنوان «قاری ننه» یا «خان ننه» یاد می‌کند. وی با حس
نوستالوژیک می‌گوید:

«شب‌های زمستان که باد و بوران رجز خوان، در و بیکرها را به هم می‌کوبید، پیرزن‌های دهاتی
برای بچه‌ها قصه گرگ و بز را می‌گویند و بچه‌ها مسحور گوش فرا می‌دهند که چگونه گرگ می‌آید و
شنگول و منگول و بزه را می‌برد» (شهریار، ۱۳۸۲: ۲۶۳)، کاش من به همان دوران کودکی برمی‌گشتم، مانند
گلی شکوفا می‌شدم و سپس پژمرده می‌گشتم.

تأثیر خوش ایام کودکی، با ذهن و روح شاعر چنان پیوندی داشته که سختی‌ها و مشکلات زندگی،
هرگز قادر به گسستن آن پیوند نشده است. یاد این ایام چنان آرامشی به او داده که آرزوی بازگشت به آن
دوران از دست رفته را، با تمام وجود خود تمنا می‌کند:

استاد شهریار از خاطرات خوش ایام کودکی چنان ساده و بی‌پیرایه سخن می‌گوید که هر خواننده
ای با زمزمه آن سخنان، می‌تواند حال و هوای آن روزگاران را دریابد:

«هجی خالا چایدا پالتاریوواردی، ممد صادق داملارینی سوواردی،
هچ بیلمزدیگ داغدی، داشدی، دوواردی، هریان گلدی شیللاغ آتوپ آشاردیق
آلاه نه خوش، غمسیز - غمسیز یاشاردیق!»

(شهریار، ۱۳۸۲: ۳۶)

haji xälä çäydä pältär yüvärdi mamad sädeq dämlärini süvärdi
heç bilmazdik däydi däşdi dövärdi haryän galdi şillay ätüp äşärdiq

älläh na xoş yamsiz - yamsiz yäşärdiq!

در ابیات بالا که «هجی» مخفف «هاجر» است (شهریار، ۱۳۸۲: ۲۶۴)، شهریار می‌گوید:
خاله هاجر در جوی لباس‌هایش را می‌شست، ممد صادق خانه‌اش را کاهگل می‌کرد، آن
زمان (زمان کودکی) به هر جا که می‌رسیدیم، بی‌آنکه توجه کنیم که کوه است، سنگ است یا دیوار
است، جست و خیز می‌کردیم. خدایا چه خوب و زیبا بی‌غم زندگی می‌کردیم.
شهریار در بیت آخر به بی‌غم بودن دوران کودکی با تکرار کلمه «غمسین» تأکید کرده است.
در ابیات ذیل شاعر از تأثیر زوال ناپذیر ایام کودکی در تمام وجودش سخن می‌گوید:

« شنگیل آوا یوردی عاشیق آلماسی گاه دا گندوب اوردا قوناق قالماسی
داش آتماسی، آلما، هیوا سالماسی قالیب شیرین یوخی کیمی یادیمدا
اثر قویوب روحومدا، هر زادیمدا »

(شهریار، ۱۳۸۲: ۲۳)

şangil ävâ yürdi aşiq älmäsi gäh dâ gedub ördä qönâq qälmäsi
dâş ätmäsi älmä heivä sälmäsi qälib şirin yöxi kimi yädimdä
asar qoyüb rohomdä har zädimdä

در ابیات بالا، شهریار از روستای شنگیل آوا (شنگل‌آباد) و سبب عاشق‌اش که «یک‌نوع سیب
آبداری است که نیمی سرخ و نیمی زرد است و به این جهت سیب عاشق نامگذاری
شده» (شهریار، ۱۳۸۲: ۲۶۲) و گاهگاهی آن‌جا مهمان شدنش، یاد می‌کند که چگونه به درختان سنگ
می‌انداخت و سیب و به از آن‌ها به زمین می‌افتاد. وی در ادامه می‌گوید: خاطرات آن روزها مثل خوابی
شیرین در ذهنم نقش بسته و در روح و تمام وجودم تأثیر گذاشته است.

در بند ۷۷ که آغاز حیدر بابای دوم است، گویا شاعر در کنار این کوه به یاد ماندنی است و با تمام
وجود سر بر آستان تمام زیبایی‌های آن می‌نهد و آرامش از دست رفته را باز می‌یابد و در مصراع سوم،
آرزوی ماندگاری می‌کند تا با یاد خوش ایام کودکی، دل غمگینش را شاد و بقیه عمرش را سپری کند:
« حیدر بابا گل‌دیم سنی یوخلیم، بی‌رده یاتام، قوجاغوندا یوخلیام،
عمری قووام، بلکه بوردا حاخلیم، اوشاقلیغا دییهم، بیزه گل‌سن بیر!
آیدین گونلر، آغلار یوزه گل‌سن بیر »

(شهریار، ۱۳۸۲: ۴۹)

heydar bähä galdim sani yoxleyim birda yätäm qöjâyöndä yuxliyäm
ömri qöväm balka bördä häxleyim öşäqliyä diyam biza galsan bir
äydin günlar äylär yüza gülsan bir

در ابیات بالا، شاعر خطاب به کوه حیدر بابا می‌گوید: آمده‌ام تا از حالت جويا شوم و بار دیگر در بغلت آرام گیرم و بخوابم، عمر را دنبال کنم، بلکه همین‌جا گیرش بیاورم. به دوران کودکی‌ام بگویم اگر ممکن باشد بار دیگر به خانه‌مان بیاید و در روزی خوش و روشن، به چهره‌گریانم بخندد. خاطرات کودکی استاد شهریار با طبیعت و مناظر آن، جلوه‌ خاصی به خود می‌گیرد، زمانی که شیطنت‌های کودکانه را به صفا و پاکی بزغاله‌ها تشبیه می‌کند، می‌توان معصومیت کودکانه را عمیق‌تر درک کرد؛ چرا که برخی حیوانات بخصوص گوسفندان از بی‌آزاری و مظلومیت خاصی برخوردارند. وی در ابیات زیر می‌گوید:

از این جوی با کجاوه خیلی گذشتیم. از این چشمه، آب‌های سرد و گوارا نوشیدیم. در این یونجه-زارها، خیلی کاشت و برداشت کردیم. یادش به خیر آن روزهایی که بزغاله‌ها را قلقلک می‌دادم و خودم نیز مثل بزغاله، بازی می‌کردم.

« کجاویله بو چایدان چوخ گچمیشیک بو چشمه‌دن سرین سولار ایچمیشیک
بو یونجالیق‌لاردا اکیپ بیچمیشیک چیش‌لری قیدیک‌لیان گونلریم!
چپیش کیمی اویناخلیان گونلریم! »

(شهریار، ۱۳۸۲: ۵۲)

kajävila bu čäydän čox gečmişik bu češmadan sarin sulär içmişik
bu yonjälıqlärdä akıp bičmişik čapišlari qıdıxlyän günlarım
čapiš kimi oınaxlıän günlarım

در ادامه از شیطنت‌ها و بازی‌های کودکانه چنین یاد می‌کند:
موقع غروب که همراه گله حرکت می‌کردیم و کره‌ها را می‌زدیم و می‌ماندیم، گله وقتی به روستا می‌رسید، کره‌ها را بدون زین سوار می‌شدیم و می‌تاختیم.

« آخشام باشی ناخیریلان گلنده؛ قودوخ‌لاری چکیب، ووراردیق بنده!
ناخیر گچیب- گئدیپ یتنده کنده، حیوانلاری چیلپاق مینوب قواردیق

(شهریار، ۱۳۸۲: ۳۸)

äxšäm bāši nāxirilän galanda qodüxläri čakib vörärdiq banda
nāxir gečib – gedip yetanda kanda heivänläri čilpāq minüb qovärđiq

گویا یکی از تفریحات بچه‌های ده این بود که « نزدیکی‌های غروب که گله از صحرا برمی‌گشت، کره‌ها را به کناری کشیده و نگه می‌داشتند تا گله فاصله‌ای پیدا کند. آن وقت با استفاده از شتاب

کره‌خرها که می‌خواهند خود را به گله برسانند، اسب‌تازی کرده و به تقلید چاوش‌ها سر و صدایی راه می‌انداختند. بعضاً هم این موضوع با اعتراض صاحبان کره‌ها مواجه می‌شد و به اصطلاح حرف از تویش درمی‌آمد که بچه‌ها بایستی محاکمه پس داده و از خود دفاع کنند. (شهریار، ۱۳۸۲: ۲۶۷) در این بند شهریار به دوران کودکی خود سیر کرده و همین خاطرات را مرور می‌کند.

۱-۲. آرادان خیر او یونی (ä'rädän xeir oyü ni)

شاهمرسی در کتاب خود از این بازی با نام «آرادان خیر مامکو» نام برده است. طبق نظری این بازی به صورت دسته‌جمعی و در دو گروه انجام می‌شود؛ بدین صورت که «گروه اول می‌دوند و افراد گروه دوم، آن‌ها را دنبال می‌کنند طوری که دو نفر، یک نفر را تعقیب می‌نمایند. آن‌ها دقت می‌کنند که آن یک نفر برگشته و از میان آن‌ها نگذرد، اگر آن یک نفر موفق به این کار شود، در حین گذشتن از میان آن‌ها فریاد می‌زند "آرادان خیر مامکو (احتمالاً یعنی "من از میان شما گذشتم") بدین ترتیب او یک امتیاز کسب می‌کند (گوشیستان‌آباد)» (شاهمرسی، ۱۳۸۷: ۲۳-۲۴). اما طبق آنچه بنده به طور شفاهی از مردم دریافت کردم کمی متفاوت‌تر و مفصل‌تر است. گویا برای این بازی حداقل ده نفر بازیکن لازم است. دو نفر سرگروه انتخاب می‌شوند و برای خود یارکشی می‌کنند. قبل از شروع بازی، جایی را برای محل شروع بازی انتخاب می‌کنند. برای حضور در محل شروع، قرعه‌کشی می‌کنند. یک نفر به عنوان محافظ در آن جا می‌ایستد. در شروع بازی، بازیکنان رقیب به سمت تعیین شده می‌دوند و بازیکنان طرف مقابل آن‌ها را دنبال می‌کنند. هر کسی بازیکن رقیب را از پشت بزند، با صدای بلند می‌گوید: مه‌کو (Meko) در این صورت آن بازیکن باید کنار بایستد و از بازی خارج شود. این وضع تا جایی ادامه می‌یابد که همه بازیکنان رقیب از بازی خارج شوند. در این صورت آن تیم برنده شده و با تعویض جای بازیکنان، بازی از سر گرفته می‌شود. قانون دیگر این بازی آن است که اگر در بین بازی، هر بازیکنی خود را به محل شروع بازی برساند و با صدای بلند بگوید: «آرادان خیر»، در این صورت بازیکنان رقیب برنده می‌شوند و بازی از سر گرفته می‌شود.

«بو خرمنده «آرادان خیر» اویناردوخ، جومالاشیب، قاریشقا تک قایناردوخ،
یاواش - یاواش باغچالاردا آغناردوخ، آغاشلاردان چیلینک آغاج کسردوخ،

قوروقچونون قورخوسیندان اسردوخ» (شهریار، ۱۳۸۲: ۵۲)

bu xarmanda "ärädän xeir oynärdöx jomäläşib qärişqä tak qäynärdöx
yäväs yäväs bäyçälärdä äynärdöx äyäşlärdän çilink äyäç kasardöx
qoröqçünün qorxösindän asardüx

شهریار در توصیف شیطنت‌های کودکی‌اش می‌گوید:

در این خرمن آرادان خیر بازی می‌کردیم مثل مورچه جمع می‌شدیم و می‌جنبیدیم. آهسته آهسته وارد باغچه‌ها می‌شدیم. از درختان (چیلینگ آغاج = چوب الک دولک) می‌پریدیم و از ترس نگهبان به خود می‌لرزیدیم.

ترجمه بند به نظم فارسی:

«خوش بود بازی (آرادان خیر) کودکان چون لشکری ز مورچگان جستجوکنان
آهسته می‌شدیم سوسوی باغ‌ها روان چوب الک دولک بپریدیم آن زمان
لرزان ز های هوی قوروقچی و باغبان» (ماکوی، ۱۳۸۸: ۱۲۳)

۲-۲. آغاج مینمک اویونی (āyāj minmak oyü ni) (بازی چوب‌سواری)

کودکان چوب‌بلندی را سوار شده و آن را اسبی فرض می‌کردند و با آن به این طرف و آن طرف می‌تاختند و گاه با چوب کوچکی نیز به آن زده و به خیال خود اسب را شلاق می‌زدند تا تندتر بدود. شهریار در منظومه حیدر بابا این بازی کودکانه را به تصویر کشیده است:

لقمه‌قاضی‌های شیرین عمه‌جان را گاز می‌زدم و می‌خوردم، بعد روپوش خود را می‌پوشیدم، در باغچه‌ها بشکن زده و ترانه می‌خواندم. آن روزهایی که بازی چوب‌سواری می‌کردم و سوار اسب می‌شدم، خودم را زیادی تحویل گرفته و ناز می‌کردم، یادش بخیر.

«عمه جانین بال بلله سین بیه ردیم، سوندان دوروب، اوس دونومی گیه ردیم
باخچالاردا تیرینگنی دییه ردیم، آی ئوزومی او ازدیرن گونلریم!
آغاج مینوب، آت گزدرن گونلریم!»

(شهریار، ۱۳۸۲: ۳۵)

amma-jānin bāl ballasin yiyardim sondān durub us donumi giyardim
bāxčālārdā tiringani diyardim āy ozumi o āzdiran gunlarim
āyāj minib āt gazdiran günlarim

لازم به ذکر است که در ابیات بالا، واژه تیرینگه (تیرینگا) به معنی بشکن زدن (بهرادی، ۱۳۶۹) و «تصنیف و آهنگ‌های ضربی را گویند» (شهریار، ۱۳۸۲: ۲۶۴). همچنین مقاله‌ای با عنوان «آشیق‌های عاشق» در وبلاگ «قارلق» سعید قارلوقی حاکی از آن است که «ترانه‌های محلی را در روستاهای ترک زبان ساوه، «بیر» یا «تیرینگه» می‌نامند و مردم آن‌ها را با خود زمزمه می‌کنند» (قارلوقی، بی‌تا). به نظر می‌رسد این واژه شاید مرتبط با واژه فارسی «ترنگ» به معنی «آواز تار به هنگام نواختن

ساز)) باشد (ر.ک: دهخدا، ذیل «ترنگ»). کاربرد این واژه در لابلای بازی‌های کودکانه شهریار، نشانگر اوج سرمستی و شادابی است که از پیامدهای بازی‌های محلی محسوب می‌شود.

۲-۳. آشیق اویناماق (äšiq oynämäg) (قاپ‌بازی)

قاپ‌بازی نیز یکی از بازی‌های رایج در بین کودکان آذربایجان بود که اکنون بیشتر در روستاها رایج است. این بازی انواع مختلف دارد. شهریار با اشاره به اصطلاحات خاص این بازی، آن را به زیبایی تمام بازگو می‌کند و می‌گوید:

علی قاپ سبز به من می‌داد، رضا برای من گل نوروز می‌چید.

لازم به توضیح است که نوروز گلی: «گل بهمن، نوعی نرگس صحرایی که عطرش مفید است و مانع زکام می‌شود، گل برف، گل کتانی» (شاهمرسی، ۱۳۹۴) که «در آغاز بهار، از زیر برف و غالباً از شکاف سنگ‌ها سر بر می‌آورد و به رنگ بنفش و به سیمای عروسی است (شرمگین)» (ر.ک. شهریار، ۱۳۸۲: ۲۶۲)

« علی منه یاشیل، آشیق وئرردی! ارضا منه نوروز گلی درردی!»

(شهریار، ۱۳۸۲: ۳۸)

ali mana yāšil āšiq verardi irzā mana nōruz guli darardi

جیزیق و آشیق اویونی یا همان قاپ بازی از بازی‌های متداول در گذشته بود، قاپ، استخوان مفصل زانوی گاو و گوسفند رامی‌گویند که بنا به ادبیات شفاهی مردم آذربایجان بیشتر پس از خوردن کله پاچه بدست می‌آمد و بچه‌ها آن را برداشته، وسیله بازی و سرگرمی قرار می‌دادند. این بازی انواع مختلفی داشت، در نوعی از آن کودکان «قاپ‌ها را به رنگ‌های گوناگون رنگ‌آمیزی می‌کردند، بعد قاپ‌های رنگین را کنار هم در داخل یک دایره‌بزرگ که روی زمین کشیده بودند و جیزیق نامیده می‌شد، قرار می‌دادند و یک نفر در فاصله دو یا سه متری می‌ایستاد و با قاپ خود آن‌ها را نشانه می‌گرفت و قاپش به هر کدام اصابت می‌کرد و از خط نشانه (جیزیق) فراتر می‌رفت، آن را می‌برد و برنده می‌شد، فردی که برنده شده بود، می‌توانست بار دیگر قاپ خود را ببیند اما اگر موفق نمی‌شد، نوبت خود را به بچه‌های دیگر می‌داد. وقتی که قاپ به قاپ‌های وسط دایره برخورد می‌کرد، آن‌ها را پراکنده می‌ساخت. اگر قابی فاصله‌ای کمتر از یک وجب به خط نشانه داشت، قاپ انداز می‌توانست آن را به نفع خود با نوک انگشت بیرون ببیند» (حصاری، ۱۳۷۹: ۳۷۹).

« بو داملاردا چوخلی جیزیغ آتمیشام، اوشاقلارین آشیقلارین اوتמושام،
قورقوشوملی سققه آلیب- ساتمیشام، اوشاق نئجه هچ زادینان شاد اولار!
ایندی بیزیم غمی دوتمور دنیا لار»

(شهریار، ۱۳۸۲: ۵۱)

bu dāmlārdā čoxli jiziq ātmišām uşqlārın āşıqlārın utmušām
qurquşumli saqqa ālib – sātmišām uşaq nejä heç zādınān šād olār
indi bizim qami dutmur dūnyālār

ساققا: «قاب‌ها یا نوکشان به سمت راست (ساغ) بود یا به سمت چپ (سول). اگر رو به راست بود، برای نشانه گرفتن قاب‌های دیگر مناسب‌تر بود، چرا که نوکش به سمت بالا بود و روی زمین گیر نمی‌کرد. این قاب از میان قاب‌های کج انتخاب می‌شد. گاهی هم قسمتی از آن را که «جیک» نامیده می‌شد، پر از سرب مذاب می‌کردند تا سنگین‌تر شود که آن را «سقّه» می‌نامیدند (ر.ک: حصار، ۱۳۷۹: ۳۷۹).

ترجمه بند به نظم فارسی:

« این بام جای بازی ما بود یک زمان بردیم قاب‌های زیادی ز کودکان
بس قاب سر بردار خریدم ز دوستان آن روز طفل بودم و شادان به بیش و کم
اکنون پر است پهنهٔ دنیای من ز غم» (ماکویی، ۱۳۸۸: ۱۲۵)

۲-۴. مازی-مات یا تیر- مات او یونی (tir māt oyü ni) (mäzi māt) (تيله بازی)

مازی مات یا تیر مات، بازی‌ای بود که در آن اجسام کروی ساخته شده از سنگ یا فلز یا شیشه را در اندازه‌های کوچک روی زمین می‌غلطاندند و در فاصلهٔ چند متری، گودال کوچکی می‌کندند. تیلّه هر کسی وارد گودال می‌شد، برنده بود. گویا آن جسم کروی را مازی و آن گودال را مات می‌گفتند. قابل ذکر است که معمولاً بچه‌ها برای انداختن تیلّه‌ها در گودال، آن‌ها را می‌غلطاندند اما بزرگترها در یک فاصله‌ای از گودال می‌ایستادند و تیلّه‌ها را در گودال پرتاب می‌کردند.

« هی گلیب مندن آلیرلار شتلی کیم سالیب مازی ماتا بیلمه ییرم؟ »
(شهریار، ۱۳۸۲: ۱۱۱)

hey galib Mandan ālirlār šatali kim sālīb māzi mātā bilmayiram?

«شتلی» در ترکی به معنی فریب دادن (حسین‌زاده، ۱۳۷۱) به کار می‌رود. شاعر در این بیت از بد آمد روزگار شکایت می‌کند و بداقبال‌های خود را چون باخته شدن در قماری می‌داند که روزگار، بساط

آن را افکنده است و می‌گوید: دائماً فرییم می‌دهند و من نمی‌دانم بالاخره چه کسی تیله را به گود انداخت.

۲-۵. چیلینک آغاج اویونی (čilink äyäj oyüni) (الک دولک)

چیلینک آغاج اویونی، « نامی دیگر برای بازی «پیل دسته» (گوش بستان آباد و قره‌چمن)» (شاهمرسی، ۱۳۸۷: ۶۸) است که بهزادی از آن با عنوان «چیلینک اویناما یا الک دولک بازی کردن (بهزادی، ۱۳۶۹: ۴۹۴) یاد می‌کند. این بازی در شهرستان خوی با عنوان «چیلیک دسته» (čilik dasta) شناخته می‌شود. شایان ذکر است که این بازی مخصوص بچه‌ها نبوده بلکه بزرگسالان نیز مخصوصاً در روزهای تعطیل به خارج از شهر می‌رفتند تا به این بازی اقدام کنند. «این بازی نیاز به فضای باز و دو چوب به نام‌های چیلینک (چوبی به اندازه کف دست و به ضخامت انگشت انسان) و آغاج (چوب دستی به اندازه تقریباً ۷۵ سانتی‌متر) داشت و معمولاً دو نفره و گاهی گروهی توسط پسران اجرا می‌شد. این بازی انواع مختلفی داشت. در شکل دو نفره، به قید قرعه، نفر اول مشخص می‌شد و سپس محل شروع بازی را با کشیدن یک خط در روی زمین تعیین می‌کردند و آن را «مره» می‌نامیدند. این بازی شامل دو مرحله بود که مرحله اول آن را «توخماقی» و مرحله دوم آن را «حلاسی» می‌گفتند. در مرحله اول، بازیکن آغاج را در کف دست برتر و بین انگشتان خود طوری می‌گرفت که دو تا سه سانتی از آن، در بالای دست و بقیه در زیر دست او قرار داشته باشد. آن‌گاه چیلینک را در قسمت بالای دست روی آغاج گذاشته، آن را به هوا پرتاب و سعی می‌کرد با حرکت قسمت پایین آغاج به آن ضربه بزند و چیلینک را به دورتر بفرستد. بازیکن رقیب در فاصله مشخصی قرار می‌گرفت و سعی می‌کرد تا چیلینک پرتاب شده را در دست بگیرد و یا حداقل دستش را به چیلینک بزند. اگر بازیکن مقابل موفق می‌شد، در نوبت بعدی، وی بازی را شروع می‌کرد. در غیر این صورت نفر اول، آغاج را به صورت افقی روی مره قرار می‌داد و بازیکن مقابل موظف بود چیلینک را بردارد و آن را از همان جا به طرف آغاج بیندازد. اگر چیلینک به آغاج می‌خورد، بازی عوض می‌شد، در غیر این صورت، نفر اول دوباره مرحله بالا را تکرار می‌نمود و اگر سه بار پشت سر هم موفق می‌شد، وارد مرحله حلاسی می‌شد که در این مرحله، چیلینک را با یک دست می‌گرفتند و با دست دیگر به آغاج ضربه می‌زدند. در مرحله حلاسی نیز نفر مقابل سعی می‌کرد چیلینک را بگیرد یا حداقل به آن دست بزند. در صورت موفق شدن، بازی عوض می‌شد و در غیر این صورت بایستی چیلینک را به مره می‌انداخت که بر خلاف مرحله قبلی، در این مرحله بازیکن اول با داشتن آغاج در دست، سعی می‌کرد که چیلینک را زده، مانع از رسیدن آن به مره شود، اگر چیلینک نزدیک مره می‌افتاد و فاصله آن تا مره کمتر از اندازه بود، بازی عوض می‌شد. بازی به همین شکل ادامه پیدا می‌کرد تا این که بازیکن مقابل بتواند با گرفتن چیلینک

در هوا و یا انداختن آن به نزدیک مره، بازی را عوض کند. اگر تعداد بازیکنان بیشتر از دو نفر بود، ابتدا بازیکنان به دو گروه تقسیم می‌شدند و بعد از قرعه کشی، گروه اول بازی را شروع می‌کرد. نحوه بازی همانند بازی دو نفره بود با این تفاوت که اگر بازیکنان گروه مقابل چیلینگ را در هوا می‌گرفت، همه بازیکنان گروه اول سوخته و بازی عوض می‌شد. و هرگاه در هوا به چیلینگ دست می‌زد و یا چیلینگ آن‌ها به مره اصابت می‌نمود، نفر اول گروه یک، سوخته و بازی را نفر دوم ادامه می‌داد. همچنین در این بازی طبق توافق دو گروه، می‌توان بازیکن سوخته را دوباره وارد بازی کرد و آن زمانی است که در مرحله حلاسی یکی از بازیکنان بتواند سه بار با موفقیت چیلینگ را زده، از مره دفاع نماید. در این زمان شعر زیر را می‌خواندند:

یوالداشیمین بیر قیچی یوالداشیمین یکی قیچی یوالداشیمین اوچ قیچی من اولسم یوالداش دیری

yoldāšimin bir qiči yoldāšimin iki qiči yoldāšimin üç qiči man ölsam yoldāš diri
در بازی گروهی زمانی که همه افراد گروه اول سوختند، گروه دوم به مره می‌آمدند و گروه قبلی می‌بایست به میدان می‌رفتند)) (بیتوته، ۱۳۹۷).

نکات ظریف در این بازی این بود که اولاً چیلینگ را از دو طرف تراش می‌دادند، ثانیاً در یک مدل از این بازی، چیلینگ را روی زمین گذاشته و با آغاج یا دسته به آن ضربه می‌زدند و گاهی دو ستون از آجرها را به فاصله خیلی کم می‌چیدند و چیلینگ را روی آن‌ها می‌گذاشتند و آنگاه با آغاج به آن ضربه می‌زدند و آن را پرتاب می‌کردند. گاهی نیز بازیکن حریف، چیلینگ را به بالا پرتاب می‌کرد و کسی که آغاج دستش بود، باید می‌توانست در هوا به چیلینگ ضربه بزند و آن را پرتاب کند. نکته آخر این که چیلینگی را که به هر طریق بازیکن با آغاج پرتاب کرده، اگر بازیکن حریف می‌توانست بگیرد، حریف برنده بود وگرنه بازنده می‌شد.

نام «چلینک اویونی» از نام استخوان نازک داخل ماهیچه که قلم نیز نامیده می‌شود، گرفته شده زیرا ترکیه چوب کوچک یعنی «الک» در نازکی و راستی و کشیدگی دو طرف، درست مثل این استخوان است.

«آغاشلاردان چلینک آغاج کسردوخ، قوروچونون قورخیسیندان اسردوخ!»

(شهریار، ۱۳۸۲: ۵۳)

äyāšlārdān čilink äyāj kasardūx

qorōqčönün qorxisindān asardūx

۲-۶. قار گوله‌سی او یونی و زوی گتتماق (qār gü llasi oyü ni va zöy getmäğ) (گلوله برفی بازی کردن و سرسره بازی)

در زمستان، وقتی برف همه جا را گرفته است، کودکان به دو دسته تقسیم می‌شوند و سپس برف‌ها را گلوله کرده و به همدیگر می‌زنند و بدین شکل تفریح می‌کنند. شهریار در منظومه نوستالوژیک حیدر بابا به این بازی نیز اشاره می‌کند:

« یاز قاباغی گون گوئی دوینده، کند اوشا قی قار گوله سین سئونده،
کورگچیلر داغدا کورک زوینده، منیم روحوم ایله بیلون اوردادور،
کهلیک کیمین باتیب، قالب قاردادور»

(شهریار، ۱۳۸۲: ۳۹)

yāz qābāyi gūn güneyi döyanda kand uşaqi qār güllasin soyanda
kurākčılar dāydā kürak zuyanda manim ruhum eyla bilin ordādur
kahlik kimi bātib qālib qārdādur

خود شهریار در توضیح این بند می‌نویسد: «در ایام عید که صولت سرما شکسته و بچه‌ها گلوله برفی را دوست می‌دارند، جوان‌ها هم در سینه آفتابگیر کوه (سر خوردن با پارو) را شروع می‌کنند که اسکی بازی روستایی است. مثل پرواز فوت و فن مخصوصی هم دارد. چون نشسته انجام می‌گیرد، از اسکی بازی فرنگی راحت‌تر و شیرین‌تر است» (شهریار، ۱۳۸۲: ۲۶۷).

۲-۷. «کوشکی بالابان آراز باخار» او یونی (Kü ūski bālābān Ārāzā bāxār oyü ni)

این بازی هنگام غروب آفتاب انجام می‌شد. تعداد بازیکنان مهم نبود. ابتدا چند نفر از بازیکنان دستهایشان را در هم حلقه می‌کردند و به شکل دایره می‌ایستادند، سپس گروه دوم نیز روی دوش گروه اول رفته، آن‌ها نیز دستهایشان را در هم حلقه می‌کردند. گروه سوم نیز بدین ترتیب روی دوش گروه دوم سوار می‌شدند. وقتی این سه صف تشکیل شد، آن‌ها دایره وار حرکت کرده و تا غروب کامل آفتاب، این اشعار را می‌خواندند:

کوشکی بالابان آراز باخار آرازین سویی گوزلردن آخار
آی آراز، قوری، آخماییر زامان ای بییزی اودا یانصدیریب یاخان
سنله آیریلدی آنا بالادان

küūski bālābān Ārāzā bāxār ārāzin suyi gözlardan āxār

āy ārāz, quri āxmā bir zāmān ey bizi odā yāndirib yāxān
sanla āyrildi ānā – bālādān

یعنی: کوشکی بالابان به ارس نگاه می‌کند و آب ارس از چشم‌ها جاری است. ای ارس، خشک شو و زمانی جاری نباش. ای که ما را به آتش کشیدی و سوزاندی، در تو بود که مادر از فرزند جدا شد و تو باعث این جدایی شدی.

« کوشکی بالابان آرازا باخار آرازین سویی گوزلردن آخار »
(شهریار، ۱۳۸۲: ۹۴)

۲-۸. یولداش منی قوردآپاردی (yoldāš mani gōrd āpārdi) (گرگم وگله می برم)

این بازی ضمن این که از بازی‌های رایج در آذربایجان است، در اکثر مناطق ایران با نام‌های مختلف رایج است؛ از جمله: در گلپایگان با نام «گرگم به گلت می‌زنم»، (پروین گنابادی، ۱۳۵۵: ۲۱)؛ در اصفهان به صورت «گرگ و گله»، (جمشاد، ۱۳۵۱: ۱۹۳)؛ در لرستان با نام «گرگم گله»، (ایزدینا، ۱۳۶۳: ۱۲۲)؛ در مشهد (پروین گنابادی، ۱۳۵۵: ۲۱)؛ شیراز (همایونی، ۱۳۵۳: ۶۰)؛ تهران (هدایت، ۱۳۱۰: ۲۰) به صورت «گرگم به هوا» ضبط شده است.

در این بازی، بازیکنان هر چند نفر می‌توانند باشند. ابتدا یکی از بازیکنان به عنوان «گرگ» انتخاب می‌شود و یک نفر نیز به عنوان «گوسفند» و بقیه بازیکنان هم به عنوان «بره»، پشت سر «گوسفند» صف کشیده و لباس همدیگر را می‌گیرند. گرگ سعی می‌کند با دست زدن به بره‌ها آن‌ها را از مادرشان جدا کند و گوسفند نیز با چوبی که در دست دارد، مانع نزدیک شدن گرگ به بره‌هایش می‌شود. شهریار در دو مصرع آخر شعر «محمد رحیم حضرتلرینه جواب» به این بازی اشاره می‌کند. (ر.ک: سفیدگر شهنقی، ۱۳۸۶: ۹۸):

« غم واریکن، قارداش دئییب قایناردیق یولداش منی قورد آپاردی اویناردیق »
(شهریار، ۱۳۸۲: ۹۴)

gam vārākan, qārdāš deyib qāynārdiq yoldāš mani qurd āpārdi onyārdiq

یعنی: تا غم بود به سراغ برادر می‌رفتیم و «گرگ و گله» بازی می‌کردیم. شاعر با اشاره به این بازی، از فراق و جدایی‌ای که توسط گرگ صفتان به وجود آمده بود، شکایت می‌کند. در این بیت، گرگ استعاره از روس‌هاست.

۹-۲. یومورتا اویونی (yōmōrtā oyū ni) (تخم مرغ بازی)

در آذربایجان، از چند روز مانده به عید نوروز، در خانواده‌ها برای کودکان تخم مرغ رنگ آمیزی می‌کردند که هنوز هم مرسوم است. بدین شکل که ابتدا تخم مرغ‌ها را با پوست پیاز یا کاه در آب می‌جوشاندند تا تخم مرغ‌ها در عین حال که می‌پزند، رنگ نیز بگیرند، سپس روی آن‌ها نقش‌ها و اشکال مختلف می‌کشیدند. کودکان در دید و بازدیدها این تخم مرغ‌ها را که عیدانه گرفته‌اند، به طرز خاصی به هم می‌زدند و هر کس تخم مرغ‌اش می‌شکست، بازنده بوده و تخم مرغ را به طرف برنده می‌داد. بعضی اوقات پیش می‌آمد که بچه‌ای از روی زرنگی نوک تخم مرغ را سوراخ کرده و داخل آن را با سرب پر می‌کرد. از این رو در مسابقه برنده می‌شد و می‌توانست تمام تخم مرغ‌های دیگران را بشکند و همه را از آن‌ها بگیرد. استاد به زیبایی تمام این بازی شیرین را چنین به تصویر کشیده است:

تخم مرغ را به زیبایی و گلدار رنگ آمیزی می‌کردیم، به هم می‌زدیم و هر کدام می‌شکست، آن‌ها را پوست می‌کنیم. مگر از بازی سیر می‌شدیم؟

«یومورتانی گویچک گوئی بویاردیق چاققیش‌دیریب سینانلارین سویاردیق

ویناماقدان بیرجه مگر دویاردیق؟»

(شهریار، ۱۳۸۲: ۳۸)

yumurtāni göyçäk gülli boyārdıq çāqqışidrib sinānlārin soyārdıq
oynāmāqdān birja magar doyārdıq?

۳. نتیجه گیری

ویژگی اصلی بازی‌ها، درس‌آموزی و سازگاری با نظام و محیط طبیعی اجتماعی پیرامون خود است. بارزترین علت به وجود آمدن و برگزاری و تداوم این بازی‌ها، علاوه بر داشتن لحظاتی خوش در کنار هم، لمس حس کار و همبستگی است. بازی‌ها و ورزش‌های محلی، بخشی از میراث فرهنگی غیر مادی بشریت‌اند. امروزه بسیاری از این بازی‌های اصیل و با هویت که ریشه در فرهنگ، باور و تاریخ نیاکانمان دارند، در پس بازی‌های مدرن و جدید به فراموشی سپرده شده و رنگ باخته‌اند. این بازی‌ها و ورزش‌ها باید به عنوان بخشی از هویت و فرهنگ مردم احیا و حفظ شوند. جهت تحقق این هدف، خوب است دست کم فهرستی از آن‌ها در دست داشته باشیم.

شعر شهریار صرفاً یک شعر نیست بلکه تاریخ و فرهنگ غنی ایران، بویژه آذربایجان چنان با بند بند اشعارش گره خورده که امکان تفکیک آن دو از هم غیرممکن می‌نماید. از آن جا که فرهنگ آذربایجان پایه‌های قصر این شهریار را مستحکم نموده، وی نیز آن‌ها را جلا و ابدیت بخشیده است و

باعث شده با قید در زنجیر سخن وی، گرد کهنگی زمان، آن‌ها را به فراموشی نسپارد و به عنوان هویت فرهنگی، جاودانه باشد.

مطالعه اشعار ترکی شهریار، ما را با بازی‌های محلی آذربایجان آشنا می‌کند که هر کدام از آن‌ها به علت متأثر شدن از طبیعت و زندگی روستایی، به صورت گروهی بوده و اغلب بدون نیاز به ابزار خاص و گاهی با وسایلی از قبیل چوب، سنگ، برف، استخوان مفصل زانوی گاو و گوسفند و تخم‌مرغ و... که در طبیعت هم به سادگی یافت می‌شود، سر و کار داشته‌اند و در مقایسه با بازی‌های امروزی مایهٔ بشاشی بیشتر بازیکنان بوده‌اند. عناوین بازی‌ها و ترجمهٔ فارسی آن‌ها، نشانگر این است که هر چند فولکلور از یک سو، باعث تمایز اقوام و ملیت‌ها از همدیگر می‌شود اما از سوی دیگر مطالعهٔ دقیق فولکلور طوایف و اقوام، می‌تواند اشتراکات زیادی را نشان دهد و حتی در سطح وسیع‌تر می‌تواند زمینه‌ساز گفتگوی تمدن‌ها باشد. شعر شهریار به پشتوانهٔ همین بن‌مایهٔ ارزشمند، شکاف فرهنگی نسل گذشته و معاصر را پر می‌کند و به نیروی هنر وی می‌توان با افتخار، گذشتهٔ فرهنگی این دیار را به نسل جدید معرفی کرد.

منابع

کتاب‌ها

- ارشاد، طیبیه؛ آزمون، جواد؛ جواد، مریم، (۱۳۹۱)، تربیت بدنی ابتدایی ویژهٔ معلمان ابتدایی، تهران: اداره کل چاپ و توزیع کتاب‌های درسی
- ایزد پناه، حمید، (۱۳۶۳)، فرهنگ لری، چاپ دوم، تهران: آگاه.
- بهزادی، بهزاد، (۱۳۶۹)، فرهنگ آذربایجانی-فارسی، چاپ اول، تهران: چاپخانهٔ دیبا
- پروین گنابادی، محمد (۱۳۵۵)، بازی‌های محلی ایران، چاپ اول، تهران: توس.
- جمشاد، نوروز، (۱۳۵۱)، بازی‌های باستانی کودکان اصفهان، اصفهان: اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- حسین‌زاده (داشقیقین)، علی، (۱۳۷۱)، فرهنگ لغات ترکی (سوزلوک)، چاپ اول، تبریز: انتشارات یاران
- حصاری، میر هدایت، (۱۳۷۹)، آذربایجان فولکلورو، تهران: انتشارات تابان.
- خدادادی، رسول، عسگریان، فریبا، (۱۳۸۹)، بازی‌های بومی و محلی شمال غرب ایران، چاپ اول، تهران: عصر انتظار

۶۲ فصلنامه ادبیات و زبان‌های محلی ایران زمین، سال ۵، شماره ۴، شماره پیاپی ۲۶، زمستان ۱۳۹۸

- دهخدا، علی اکبر، (۱۳۴۸)، لغت‌نامه دهخدا، زیر نظر دکتر محمد معین، دکتر سید جعفر شهیدی، تهران: دانشگاه تهران

- زارع شاهمرسی، پرویز، (۱۳۸۷)، بازی‌های محلی آذربایجان، چاپ اول، تبریز: اختر

- زارع شاهمرسی، پرویز، (۱۳۹۴)، فرهنگ جامع ترکی- فارسی شاهمرسی، قزوین: آرمیدخت

- شهریار، محمد حسین، (۱۳۸۲)، کلیات اشعار ترکی به انضمام حیدر بابایه سلام، چاپ هفدهم، تبریز: انتشارات زرین

- فراهانی، ابوالفضل، شهرکی، منصوره، (۱۳۸۵)، بررسی بازی‌های بومی و محلی سیستان و

بلوچستان، تاریخ‌نامه ورزش ایران زمین (۱)، چاپ اول، تهران: کمیته ملی المپیک

- فره‌وشی، بهرام، (۱۳۵۴)، کارنامه اردشیر بابکان، تهران: دانشگاه تهران.

- ماکویی، حامد، (۱۳۸۸)، ترجمه حیدر بابایه سلام، تبریز: آذربایجان

- هدایت، صادق، (۱۳۱۰)، اوسانه، تهران: چشمه.

- همایونی، صادق، (۱۳۵۳)، گوشه‌هایی از آداب و رسوم مردم شیراز، شیراز: نوید.

مجلات

اشرفی، لایلا، (۱۳۸۶)، «بازی‌های سنتی آذربایجان (شهرستان تکاب و اطراف آن)»، فصلنامه

فرهنگ مردم ایران، ش ۲۷، تابستان، صص ۱۴۲-۱۵۰

- بهار، ملک الشعرا، (۱۳۱۳)، بازی‌های ایرانی، مجله تعلیم و تربیت، سال ۴، شماره ۱.

- سفیدگر شهنقی، حمید (۱۳۸۶)، «عناصر فولکلور آذربایجان در دیوان ترکی استاد شهریار»،

فصلنامه فرهنگ مردم ایران، ش ۱۰، پاییز، صص ۸۷-۱۱۶.

- سواری، مصطفی، (۱۳۹۰)، «نگاهی به بازی‌های محلی خوزستان»، آموزشی، دوره ۱۱، شماره ۳،

صص ۴۴-۴۵

- متینی، جلال، (۱۳۵۶)، «برخی از بازی‌ها و سرگرمی‌های رایج در ایران در روزگاران پیش»، مجله

دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، سال سیزدهم، صص ۱۳-۱۵

- مهیار، عباس، (۱۳۵۸)، «بازی‌های محلی (اشاره به بازی‌های توفارقان)»، هنر و مردم، سال ۱۷،

ش ۱۹۳، صص ۶۶-۶۹.

پایگاه‌های اینترنتی

- بیتوته، (۱۳۹۷)، «بازی محلی چیلینگ آغاج»، <<http://beytoote.com>>
- شامی، اعظم، (۱۳۹۶)، «گرد و غبار فراموشی بر چهره بازی‌های محلی و بومی زنجان»، <<http://aftab.ir>>
- قارلقی، سعید، (بی‌تا)، «آشیق‌های عاشق»، <<http://gharlogh.com>>